

Quranic and Narrational Themes in Urdu and Persian proverbs: A Comparative Study

Mohammad Fuladi ¹

Associate Professor, Qom University

Mushtaq Hossein

graduate of Master's degree in Persian language and literature of Al-Mustafa

Community of Language, Literature and Culture

Received: 2022/02/20 | Accepted: 2022/06/08

Abstract

A proverb is a full-view mirror of the culture, customs, and ideology of a society. Examining the oral literature of nations is the most honest way to get to know the culture of each society. Different societies have had many effects on one another due to communication, migration, war, trade, and the like. In the course of this mutual influence and cultural exchanges, sometimes many commonalities in a field make it difficult to identify its real origin. Examining and analyzing Persian and Urdu proverbs and discovering their similarities and symmetries express cultural, intellectual and social commonalities and differences between the two nations. Based on this, with a library study and through a descriptive-analytical and comparative method, Urdu and Persian proverbs have been compared in this article, with an emphasis on Quranic and narrative themes. This study has tried to reduce some of the difficulties of finding the equivalent of the proverbs in these two languages. In examining the issue, we came to the conclusion that proverbs are one of the important components of folklore among every people and nation, and one of the vital pillars of language and culture, and are a sign of taste and beauty, which are often disguised as metaphors, irony, or in the form of a harmonious and pleasant speech. Also, from the comparative analysis of common proverbs in Urdu and Persian, both in terms of meaning and content, as well as in terms of form and manner of expression, we find out that the similarity of this group of common proverbs is to such an extent that it seems someone years ago wrote the same proverb for the same purpose, or translated the same words into another language. This group of proverbs, although are used between each of the two nations of Iran and (ancient) India with a different language and specific to the same language, but they have shared uses and the words have the same meaning and relatively similar phrasings are applied.

Keywords: Proverb; Comparative study; Urdu; Farsi; Quranic and narrational themes.

1. E-mail: dr.mfoladi@gmail.com

بررسی تطبیقی مضامین قرآنی و روایی

در ضرب المثل‌های اردو و فارسی

محمد فولادی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم

مشتاق حسین

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی مجتمع زبان، ادبیات و فرهنگ شناسی جامعه المصطفی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۱۸

چکیده

ضرب المثل آینه تمام نمای فرهنگ، آداب و رسوم و طرز تفکر یک جامعه است. بررسی ادبیات شفاهی ملل، صادقانه ترین راه آشنایی با فرهنگ هر جامعه است؛ ضرب المثل یکی از جلوه‌های ادبی شفاهی و مرسوم ترین آن است. جوامع مختلف بر اثر ارتباط و مهاجرت و جنگ و تجارت و مانند آن بر هم تأثیرات زیادی گذاشته اند. در مسیر این تأثیرگذاری و مبادلات فرهنگی گاه اشتراکات زیاد در یک زمینه، تشخیص منشأ واقعی آن را دشوار می سازد. بررسی و تحلیل ضرب المثل‌های فارسی و اردو و کشف وجه تشابه و تقارن آن، بیانگر اشتراکات و تفاوت های فرهنگی، فکری و اجتماعی بین دو ملت است. بر این اساس در این مقاله با روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی و تطبیقی ضرب المثل‌های اردو و فارسی با تأکید بر مضامین قرآنی و روایی بررسی تطبیقی گردیده است. این مقاله کوشیده تا بخشی از دشواری‌های معادل یابی ضرب المثل‌های این دو زبان را بکاهد. در بررسی موضوع به این نتیجه رسیدیم که مثل‌ها به عنوان یکی از اجزای

1. E-mail: dr.mfoladi@gmail.com

مهم فولکور و تعبیراتی رایج در میان هر قوم و ملت و یکی از ارکان مهم زبان و فرهنگ و نموداری از ذوق و قریحه هستند که اغلب در لباس استعاره، کنایه و یا در قالب سخنی موزون و دلنشین منتشر شده‌اند. همچنین از بررسی تطبیقی ضرب المثل‌های مشترک اردو و فارسی هم از نظر معنا و مضمون و هم از نظر شکل و نحوه بیان، درمی‌یابیم که شباهت این گروه از ضرب المثل‌های مشترک، تا آن حد است که گویا کسی سالها پیش، همین ضرب المثل را برای همین کار برد ساخته، یا همین واژه‌ها را به زبان دیگر ترجمه کرده است. این دسته از ضرب المثل‌ها، با آنکه در میان هر کدام از دو ملت ایران و هند (قدیمی) با زبانی متفاوت و مختص به همان زبان به کار می‌رود، اما هم کاربردهای مشترکی دارند و هم از واژگان هم معنی و جمله بندی نسبتاً مشابهی برخوردارند.

واژگان کلیدی

ضرب المثل، بررسی تطبیقی، اردو، فارسی، مضامین قرآنی و مضامین روایی.



مقدمه

ضرب المثل‌ها پاره‌ای از میراث مشترک بشری هستند و در میان ساکنان هر گوشه از این کره‌ی خاکی یافت می‌شوند. به طوری کلی، همه‌ی ساکنان بومی قاره‌های مختلف، داری فولکور مختص به خود هستند و از آن جا که بشر در طول تطور تمدنی‌اش در نقاط مختلف، به تجربه‌های مشابهی رسیده، ممکن است پژوهشگران در میان فولکور دو تمدن بی ارتباط با یکدیگر نیز به طور اتفاقی، مشابهت‌های بیابند. این مقاله بر آن است که ضرب المثل‌های مشترک اردو و فارسی را بررسی کند. سابقه‌ی روابط تاریخی، فرهنگی و مخصوصاً زبانی دو ملت هند (قدیمی) و ایران، از جمله موضوعاتی است که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شده است. تاریخچه‌ی این پیوندها آنچنان عمیق است که نظیر آن را کمتر در میان ملل دیگر سراغ داریم؛ بررسی سیر زبان فارسی در هند و تأثیر ادب فارسی بر ادبیات هندی، و همچنین سابقه‌ی فرهنگ‌نویسی فارسی در هندوستان، بخش‌هایی از این مقاله هستند که می‌توانند بستری مناسب برای شناخت بهتر زمینه‌های اشتراک ضرب المثل‌های دو ملت ایران و هند را فراهم کنند.

از آنجا که هندیان و ایرانیان، نژاد مشترک، تاریخ مشترک، و ریشه‌ی زبان مشترک دارند؛ طبیعی خواهد بود که بسیاری از لغات فارسی در زبان روزمره و مکتوب اهالی هند (اردو) کار برد داشته باشد، وقتی که بخشی از واژگان هندی (اردو) هم توسط شاعران سبک هندی به زبان فارسی راه یافته است، آیا ممکن است این دو ملت، ضرب المثل‌های مشترکی هم داشته باشند؟ آیا ممکن است در مجموعه‌ی ضرب المثل‌های هندی (اردو)، ضرب المثل‌هایی پیدا کنیم که به زبان فارسی باشند؟ آیا ممکن است در زبان‌های هندی (اردو) و فارسی، ضرب المثل‌هایی پیدا کنیم که هم شکل و ساختار، هم معنی و مضمون، و هم کاربرد مشترکی داشته باشند؟ آیا می‌توان در میان ضرب المثل‌های هندی (اردو) و فارسی که شکل



متفاوتی دارند، معنی و کار برد مشترکی یافت؟ بر اساس پرسش‌های یاد شده، این پژوهش انجام شده است. این نوشته بر اساس روش توصیفی - تطبیقی و تحلیلی انجام شده است. در بررسی حاضر، مشابهت‌ها و تفاوت‌های ضرب المثل‌های فارسی موجود در فرهنگ‌های ضرب المثل هندوستانی (اردو) بیان شده است. یکی از اهداف این مقاله نیز احیاء و بازخوانی میراث فرهنگی دو ملتی است که ریشه‌های زبانی و فرهنگی فراوان، دیرینه و ریشه داری دارند. بسیاری از ضرب المثل‌ها در این مقاله به چشم می‌خورد که تأیید و تأکیدی بر اشتراک فرهنگی هند (قدیمی) و ایران به شمار می‌آید. در این جستار برخی مثل‌هایی که در فرهنگ‌های امثال هندی (اردو) معادل فارسی آن وجود داشته ذکر گردید همچنین کوشش شده، در حد امکان اسلوب ادبی آنها را حفظ کنیم. این نوشته دربردارنده‌ی آن دسته از ضرب المثل‌های اردو و فارسی است که هم از نظر شکل و هم از نظر معنی و مضمون مشترک هستند. در بعضی از آن‌ها اندکی تغییر در جمله بندی دیده می‌شود، اما با توجه به کلیه واژه‌های مشترک در این مقاله ذکر شده‌اند. بسیاری از ضرب المثل‌های فارسی و اردو نیز در بردانده مضامین قرآنی و روایی هستند که نشان‌دهنده‌ی رشد و تعالی اخلاقی و تربیتی و فرهنگی و معنوی مردم خوب دو کشور است و آسمانی و الهی بودن مضامین نهفته در امثال و حکم فارسی و اردو را می‌نمایاند.

۱- مضامین قرآنی و روایی بازتاب یافته در ضرب المثل‌های اردو و فارسی

امید (به رحمت خداوند)

قرآن کریم: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، (زمر/۵۳)، (از رحمت خداوند نومید نشوید)

امثال و حکم اردو و فارسی

اردو: خدا کی رحمت کے امیدوار رہو (منشی محبوب، ۱۹۰۲: ۷۶). (از رحمت خدا

امیدوار باش)

معادلها: ناامید از رحمت یزداں (خدا) مباش (از رحمت خدا مأیوس (ناامید)

نباش) (دهگان، ۱۳۸۳، ص ۳۴۹).

ناامید از رحمتش شیطان بود. (منشی محبوب، ۱۹۰۲: ۷۶)

ناامیدی کفر است. (دهگان، ۱۳۸۳، ص ۷۰)

ناامید شیطان است (تنها شیطان است که خود را از رحمت خدا ناامید کرده

و بقیه باید به خدا امیدوار باشند). (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص ۵۷۹)

ناامیدی را خدا گردن زده است. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۷۸۰)

حکایت: حضرت (امام کاظم علیه السلام) به فرزندشان سفارش می کند در رحمت را به روی او باز کن. او زمین خورده است. نباید بیشتر به زمینش زد، هر چند در دام گناه گرفتار شده اما چه بسا عاقبت به خیر شود. نسیمی از لطف و رحمت خدا به او بورزد خدا وسیله ای فراهم کند و نوید و بشارت هایی به او دهد و پایان کار او ختم به خیر شود. بی تردید یأس و ناامیدی از رحمت حق، از بدترین گناهان است و انسان هر اندازه که آلوده و غرق گناه باشد نباید امید خود را از دست بدهد، شخصی که می گوید حمید بن قحطبه که از نزدیکان هارون الرشید بود را دیدم که در ماه رمضان غذا می خورد! با خود فکر کردم شاید به علت بیماری از روزه گرفتن معذور است ولی وقتی به من هم غذا تعارف کرد؛ تعجب کردم! گفتم: شاید شما به علت بیماری روزه نمی گیرید اما من سالم هستم! گریه بسیاری کرد و گفت: نه! بیمار نیستم ولی روزه داری دیگر برایم فایده ندارد! علتش را سوال کردم؛ گفت: یک بار که هارون الرشید در توس بود مرا به حضور طلبید. به دیدارش رفتم و دیدم شمشیر کشیده است! هارون از من پرسید: چگونه از من اطاعت می کنی؟! گفتم: تا پای جانم و مالم از شما اطاعت می کنم! هارون سرش را به زیر انداخت و گفت: به خانه برگرد! به خانه برگشتم و مدت زمان بسیار کوتاهی گذشت که دوباره مرا فراخواند و دوباره پرسید: چگونه از من اطاعت می کنی؟! گفتم: تا پای جانم و مالم و اهل و اولادم از شما اطاعت می کنم!



تبسمی کرد و دوباره اجازه داد به خانه برگردم. مجدداً زمان کوتاهی نگذشته بود که برای بار سوم مرا به حضور طلبید و مثل دفعات قبل پرسید: چگونه از من اطاعت می کنی! گفتم: تا پای جانم و مالم و اولادم و دینم! وقتی این حرف را شنید خنده ای به نشانه رضایت کرد و شمشیری را که در دستش بود به من داد و گفت: اکنون بدنبال این غلام برو و هر کاری که به تو گفت؛ انجام بده، غلام مرا به منزلی برد که در وسط آن چاهی بود و اطراف آن سه حجره بود. غلام یکی از حجره ها را باز کرد و دیدم که بیست تن از سادات را آنجا زندانی کرده اند. غلام یکی از آنها را به وسط حیاط آورد و به من گفت: به فرمان امیر المومنین (هارون) گردنش را بزن! گردن آن سید را زدم و غلام جنازه اش را در چاه انداخت! همینطور تمام سادات را آورد و من گردن زدم و او به چاه انداخت! و بعد به سراغ حجره دوم رفت و دوباره ساداتی را دیدم که زندانی شده اند و من گردن زدم و او به چاه افکند! و برای بار سوم این واقعه وحشتناک برای حجره سوم تکرار شد! آخرین نفری که گردن زدم پیرمردی بود که موهای سرش ریخته بود و به من گفت: دستت بریده باد! در روز قیامت نزد رسول خدا که حاضر شوی چه پاسخی برای کشتن اینهمه سادات خواهی داشت؟! دستم لرزید اما آن غلام بر سرم فریاد زد؛ پس او را هم گردن زدم و غلام جنازه اش را به چاه افکند!

حمید بن قحطبه گفت: حالا دانستی که چرا روزه نمی گیرم؟! زیرا دستم را به خون اولاد پیامبر اینگونه بیرحمانه آلوده کردم و روزه داری برایم فایده ندارد! آن فرد می گوید وقتی نزد امام هشتم رسیدم؛ این واقعه را تعریف کردم! ایشان فرمودند: بخدا سوگند آن یأس و ناامیدی او، از رحمت خداوند از گناهش بدتر است! (شیخ صدوق، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۰۹)

(از رحمت خدا ناامید نباشید که هرگز جز کافر از رحمت خدا ناامید

نیست). (یوسف، ۸۷)



امروز و فردا مکن

حضرت امام باقر علیه السلام: اَيَّاكَ وَالتَّشْوِيقَ فَانَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ (ازافکندن کار امروز به فردا پرهیزید، زیرا این کار دریای است که مردمان در آن غرق و نابود می شوند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۸، ص ۱۶۴)

امثال وحکم اُردو و فارسی

اردو: آج کا کام کل پرمت ڈالو (کار امروز به فردا مفکن). (ڈاکٹر سعید الرحمن، بی تا، ص ۱۰)

معادلها: کار امروز را به فردا مفکن. (دهگان، ۱۳۸۳، ص ۶۷)

فردا را کسی ندیده. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۱۳۶)

فردا، فردا، به چند گویی فردا. (دهگان، ۱۳۸۳، ص ۶۶)

نگر تا کار امروز به فردا نیفکنی که هر روزی آید، کار خود می آورد. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۰۱)

همی وعده دهی امروز و فردا همین امروز و فردایت مراگشت. (همان، ج ۲، ص ۱۱۳۶)

حکایت: چون... صاحب عادل فخر الدولة والدین بندقه از کرمان بخدمت بارگاه پادشاه رسید شرح طول و عرض کرمان و محاسن آن بلاد و دیار بداد و ملک کرمان را در دل او شیرین گردانید و صلاح و عمارت آن ولایت موقوف نظر مبارک پادشاه، و گفت که ولایتی چهار صد فرسنگ بحمدالله تعالی مسلم شده است و بر دسیر که اصل ولایت و دارالملک کرمانست در دست، اگر خصمی مستضعف بر طرفی از آن تغلب نموده است بکمتر سعی پادشاه تطهیر آن خطّه از خبث فساد خصم حاصل می گردد. از این نهضات میمونه که بحدود عراق و لرستان می فرماید اگر نامزد کرمان شود مجرد رعب و مهابت پادشاه پیش از ملاقات آن مهم کفایت کند، از بارگاه علاه الله او را وعده اجابت فرمود، وخواجه فخرالدین این بشارت



درنامه کرمان اشارت کرد و پادشاه عماد الدین محمد دام ملکہ انہاء الحال خویش کرده بود و جواب رسیده کہ چهل روز می شمرد، اگر در این مدت سایہ چتر ہمایون بر آن دیار افتاد، و اگر نہ این فرزند مرخص است در ترک کرمان و انہیاز با دولت خانہ شیراز. بر مقتضای این مواعید ہمات مجتمع شد تا حق تعالی بفضل عمیم خویش سلسلہ رعبت این پادشاه ادام اللہ ملکہ بر حرکت میمونہ بجنابنید و روی خیمہ عزیمت مبارک بکرمان کرد... و سایہ چتر جہانگیرش بر حدود کرمان افتاد و روز اول رجب روز شنبہ بیہمن فال و حسن حال در بر دسیر آمد و بر تخت قاوردی مستوی شد. (کرمانی، ۱۳۳۱، ص ۲۲)

پشیمانی

الإمام الصادق عليه السلام : قَفَّ عِنْدَ كُلِّ أَمْرٍ حَتَّى تَعْرِفَ مَدْخَلَهُ مِنْ مَخْرَجِهِ، قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِيهِ فِتْنَةٌ. (ابن شعبہ حرانی، ۱۴۰۴، ص ۳۰۴)

امام صادق علیہ السلام : در ہر کاری، پیش از آنکہ بدان مبادرت و رزی و بعد پشیمان شوی، درنگ کن تا آغاز و پایانش را بشناسی.

امثال و حکم اردو و فارسی

اردو: ایسی کرنی مت کرو جو کے کل پچھتاؤ (کارہای کہ فردا از انجام آنها پشیمان ہستید انجام ندهید)، (منشی محبوب، ۱۹۰۲: ۷۷)

اب پچھتائے کیا ہوتا ہے جب چڑیاں چگ گئیں کھیت (حالا کہ حسرت و پشیمانی چیست؟ وقتی کہ پرندگان مزرعہ را خورده اند). (اعوان، ۲۰۱۸، ص ۱۷)

معادلہا: چرا عاقل کند کاری کہ باز آرد پشیمانی دہخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۶۰۸)

عاقلا مکن کاریکہ آورد پشیمانی (شکور زادہ بلوری، ص ۷۱۲)

پشیمانی چہ سو آخر، چور اول خطا کردی (ہمان، ص ۳۰۶)

کار چو از دست رفت، آہ ندامت چہ سود. (دہخدا، علی ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۱۷۴)

دریغ، سود ندارد چو رفت کار از دست. (ہمان، ج ۳، ص ۸۰۳)

پشیمان در دام چه سود. (همان، ج ۳، ص ۵۱۰)

حکایت: یکی از حکایت های کوتاه کلیله و دمنه حکایت دو کبوتر است که یکی از آن ها نسبت به جفتش دچار سوء ظن می گردد و عجولانه قضاوت می کند، این داستان آموزنده، به خواننده این پیام را می دهد که نباید به این آسانی دیگران را قضاوت کرد و باید صبور باشیم تا بعدا پشیمان نشویم. آورده اند که جفتی کبوتر دانه فراهم آوردند تا خانه پر کنند. نر گفت: تابستان است و در دشت علف فراخ، این دانه نگاه داریم تا زمستان که در صحراها بیش چیزی نیایم بدین روزگار گذرانیم. ماده هم برین اتفاق کرد و پیراگندند. و دانه آنگاه که بنهاده بودن نم داشت، آوند پر شد. چون تابستان آمد و گرمی دران اثر کرد دانه خشک شد و آوند تهی نمود، و نر غایب بود، چون باز رسید و دانه اندکتر دید گفت: این در وجه نفقه زمستانی بود. چرا خوردی؟ ماده هرچند گفت «نخورده ام» سود نداشت. می زدش تا سپری شد.

در فصل زمستان که بارانها متواتر شد دانه نم کشید و بقرار اصل باز رفت. نر وقوف یافت که موجب نقصان چیست، جزع و زاری بر دست گرفت و می نالید و می گفت: دشوارتر آنکه پشیمانی سود نخواهد داشت.

و حکیم عاقل باید که در نکایت تعجیل روا نبیند تا همچون کبوتر بسوز هجر مبتلا نگردد. و فایده حذق و کیاست آنست که عواقب کارها دیده آید و در مصالح حال و مآل غفلت برزیده نشود، چه اگر کسی همه ادوات بزرگی فراهم آرد چون استمالت بوقت و در محل دست ندهد از منافع آن بی بهره ماند. (منشی، ۱۳۶۲، ص ۳۷۷)

توکل

قرآن کریم: **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** (مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.). (آل عمران، ۶۰)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (برخداى عزیز و مهربان توکل کن). (شعراء، ۲۱۷)



امثال وحکم اُردو و فارسی

اردو: اللہ بس باقی ہوس (اللہ و بس، ما بقی ہوس) (جعفری، بی تا، ص ۴۴)

معادلہا: اللہ و بس، ما بقی ہوس . (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۲۵۴)

بنده خدا، در امان خدا ست. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۷۰)

کار خود بگذار با پرودگار. (بہمنیار، ۱۳۸۱، ص ۴۹۱)

به توکل روند مردان راه . (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۸۶)

راہرو گر صد ہنر دارد، توکل بایدش^۱ . (دہگان، ۱۳۸۳، ص ۲۰۵)

ہمیشہ به خیر بگو، انشاء اللہ^۲ . (ذوالفقاری، ۱، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۹۴۱)

حکایت: روزی جُحی به میدان می رفت تا خری بخرد. مردی بدو باز خورد و گفت کجا می روی؟ گفت به میدان تا خری بخرم. گفت بگوی ان شالله تعالی. گفت اینجا جای ان شالله تعالی نیست. سیم (پول) در آستین است و خر در بازار. چون به بازار می رسید طراری (دزدی) بدو زد و سیمش بدزدید. چون بازگشت همان مرد بدو باز خورد و گفت از کجا می آیی؟ گفت از بازار ان شالله، درهم هایم به سرقت رفت ان شالله، خر نخریدم ان شالله، و به خانه باز می گردم ان شالله. (محبوب، ۱۳۵۲، ص ۲۷۲)

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم: قیدھا وتوکل (شتر را ببند و برخدا توکل کن). (متقی ہندی، ۱۳۸۹، حدیث ۵۶۹۸)

امثال وحکم اُردو و فارسی

اردو: تقدیر کے آگے تدبیر نہیں چلتی (درایت از سرنوشت فراتر نمی رود یعنی هیچ درمانی برای بد شانسی وجود ندارد). (نجم الدین مولانا مولوی محمد، ۱۹۲۵، ص ۱۰۹)

معادلہا: باتوکل، زانوی اشتر ببند. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۴۷)

با توکل از اسب غافل مشو. (دہگان، ۱۳۸۳، ص ۲۵۰)



کسب کن، پس تکیه بر جبار کن. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۲۰۳)
 بکن کار و کرده به یزدان سپار. (ذوالفقاری، ۱، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۳۴)
 اگر خدا بخواهد، از نرهم می دهد. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۰۷)

حکایت: روزی شتر پیامبر اکرم ص گم شد، پس از جست و جوی بسیار آن را به حضور پیمغمبر آورد. حضرت به غلام خود فرمود: « مگر در موقع خواباند شتر، زانوش را نبسته بودی؟ غلام گفت: کسی که توکل به قادر متعال داشته باشد، احتیاج ندارد که زانوی آن شتر را ببندد، حضرت فرمود: "اعقل و توکل" یعنی اول زانوی شتر را ببند سپس توکل کن» زیرا قبول مشیت الهی به چیزی تعلق می گیرد که با کسب و کار وسیعی و مجاهدت همراه باشد. نه جبرگرایی صرف باش که کاری نکن و همه چیز را از خدا بخواهی، نه مختار مطلق که کسب و کار و حرکت را بدون توکل و یاری جستن از خدا منشأ خیر و برکت بدانی تلاش (ذوالفقاری، ۱، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۱۰)

پرش و کوشش

حضرت امام علی علیه السلام: اطلب تجد (بجو تا ییابی). (آمدی، ۱۳۶۶، حدیث ۱۰۱۴۴)

امثال و حکم اردو و فارسی

اردو: پوچھتے پوچھتے خدا کا گھر مل جاتا ہے (پرسان پرسان به خانه خدا " کعبه " می توان رفت). (اعوان، ۲۰۱۸، ص ۵۲)

معادلها: پرسان پرسان به کعبه بتوان رفت (هرچیزی را با جستجوی بسیار می توان یافت). (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۰۲)

عاقبت جوینده یابنده بَوَد. (همان ج ۲، ص ۱۰۸۵)

هر که جو یا شد - بیابد عاقب. (همان، ج ۴، ص ۱۹۵۴)

آب و آتش راه خودشان را باز می کنند (آدم های پر تلاش و دارای پشتکار، به هدف خود می رسند) و (شاملو، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۶۳)



حکایت:

راد مردی ز غافلی پرسید چون ورا سخت جلف و جاهل دید
گفت هرگز تو زغفران دیدی یا جز از نام هیچ نشنیدی
گفت با ماست خورده‌ام بسیار صد ره و بیشتر نه خود یکبار
مرو را گفت، راد مرد حکیم اینت بیچاره اینت قلب سلیم
تو بصل نیز هم نمی‌دانی بیهده ریش چند جنبانی
آنکه او نفس خویش نشاناسد نفس دیگر کسی چه پرماسد
(عابدیان کاسگری، ۱۳۹۶، ص ۷۵)

خدا (خواست خدا)

قرآن کریم: **بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا**؛ همه کارها در اختیار خداست (توبه، ۳۲)
حضرت امام علی علیه السلام: **اِنَّ اللَّهَ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ**؛ خدا همان گونه
که می خواهد، کارها را تدبیر می کند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۹، ص ۲۳۳)

امثال وحکم اردو وفارسی

اردو: بندے کا چاہا کچھ نہیں ہوتا، اللہ کا چاہا سب کچھ ہوتا ہے (آن چه بنده خواست نه
آن شد، آن چه خدا خواست همان شد). (سرهندی، ۲۰۱۸، ص ۸۷)
معادله: آن چه دلم خواست نه آن شد، آن چه خدا خواست همان شد.
(ذوالفقاری ۱، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۳۳)

از آن چه ایزد خواهد، گریختن نتوان. (همان، ج ۱، ص ۲۶۹)
بنده چه دعوی کند، حکم خداوند راست (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶۷)
بی اذن خدا، برگ نیفتد ز درخت (ذوالفقاری ۱، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۰۴۳)
بی رضایی حق نیفتد هیچ برگ. (ذوالفقاری ۱، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۰۷)

حکایت: گویند که معلمی از بینوایی در فصل زمستان دُرّاعه ای کتان یکتا
پوشیده بود. مگر خرسی را سیل از کوهستان در ربوده بود، می گذرانید و سرش در

آب پنهان، کودکان پشتش را دیدند و گفتند: استاد! اینکه پوستینی در جوی افتاده است و تو را سرماست، آن را بگیر. استاد از غایت احتیاج و سرما درجست که پوستین را بگیرد. خرس تیز چنگال در وی زد. استاد درآب گرفتار خرس شد. کودکان بانگ می داشتند که: «ای استاد! یا پوستین را بیاور و اگر نمی توانی رها کن، تو بیا. گفت: «من پوستین را رها می کنم، پوستین مرا رها نمی کند. چه چاره کنم؟» شوق حق تو را کی گذارد؟ اینجا شکر است که به دست خویشتن نیستم، به دست حقیم. همچنان که طفل در کوچکی جز شیر و مادر را نمی داند حق تعالی او را هیچ آنجا رها کرد؟ پیشتر آوردنش به نان خوردن و بازی کردن و همچنان اش از آنجا کشانید تا به مقام عقل رسانید و همچنین در این حالت که این طفلی است به نسبت به آن عالم و این پستانی دیگر است نگذارد و تو را به آنجا برساند که دانی که این طفلی بود و چیزی نبود. (مولوی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۴)

دوستی

حضرت امام علی علیه السلام: **فِي الضَّيْقِ وَالشَّدَّةِ يَظْهَرُ حُسْنُ الْمَوَدَّةِ**؛ در تنگنا و سختی، دوستی راستین آشکار می شود. (آمدی، ۱۳۶۶، حدیث ۶۵۱۱)

امثال و حکم اردو و فارسی

اردو: دوست وہ جو مصیبت میں کام آئے (دوست آن باشد که گرد دست در پریشان حالی). (ڈاکٹر سعید الرحمن، بی تا، ص ۱۰۳)

معادلها: دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی
دوستان در زندان به کار آیند، که برسر سفره دشمنان همه دوست نمایند.
(دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۸۳۶)

معیار دوستان دغل، روز حاجت است. (همان، ج ۴، ص ۱۷۱۸)
دوستی دوستان کیسه و کاسه و پیاله و نواله را بقا نباشد. (همان، ج ۲، ص ۸۳۸)



یاریک را روز بد باید شناخت. (موسوی، ۱۳۸۷ ص ۷۰۸)

حکایت: نقلست که چون غلام خلیل به دشمنی این طایفه برخاست و پیش خلیفه گفت: که جماعتی پدید آمده‌اند که سرود می‌گویند و رقص می‌کنند و کفریات می‌گویند و همه روز تماشا می‌کنند و در سردابها می‌روند پنهان و سخن می‌گویند این قومی‌اند از زناده اگر امیرالمومنین فرمان دهد به کشتن ایشان مذهب زناده متلاشی شود که سر همه این گروه‌ها اگر این چیز از دست امیرالمومنین آید من او را ضامنم به ثوابی جزیل خلیفه در حال فرمود تا ایشان را حاضر کردند و ایشان ابوحمزه و ارقام و شبلی نوری و جنید بودند پس خلیفه فرمود تا ایشان را به قتل آرند سیاف قصد کشتن ارقام کرد نوری بجست و خود را در پیش انداخت به صدق و بجای ارقام بنشست و گفت: اول مرا به قتل آر طرب کنان و خندان سیاف گفت: ای جوانمرد هنوز وقت تو نیست و شمشیر چیزی نیست که بدان شتاب زدگی کنند نوری گفت: بناء طریقت من بر ایثار است و من اصحاب را بر ایثار می‌دارم و عزیزترین چیزها درد دنیا زندگانی است می‌خواهم تا این نفسی چند در کار این برادران کنم تا عمر نر ایثار کرده باشم با آنکه یک نفس در دنیا نزدیک من دوستر از هزار سال آخرت از آنکه این سرای خدمت است و آن سرای قربت و قربت من به خدمت باشد چون این سخن بشنیدند از وی در خدمت خلیفه عرضه کردند خلیفه از انصاف و قدم صدق او تعجب آمد، فرمود توقف کنید به قاضی رجوع فرمود تا در کار ایشان نظر کند قاضی گفت: بی‌حجتی ایشان را منع نتوان کرد پس قاضی دانست که جنید در علوم کامل است و سخن نوری شنیده بود گفت: از این دیوانه مزاج یعنی شبلی چیزی از فقه پرسم که او جواب نتواند داد پس گفت: از بیست دینار چند زکوة باید داد شبلی گفت: بیست و نیم دینار گفت: این زکوة این چنین که

نصب کرده است... (عطاری‌نیشاپوری، ۱۳۳۶، ص ۴۱)



ذلت ناپذیری و مردن به عزّت

قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ. مرگ با عزّت

از زندگی ذلیلانه برتر است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۱۹۲)

امثال وحکم اردو و فارسی

اردو: عزّتی کے جینے سے عزّت کا مرنا بھلا (مردن به عزّت، به که زندگانی به مزلت)

(ڈاکٹر سعید الرحمن، همان، ص ۵۳)

معادلها: مردن به عزّت، به که زندگانی به مزلت. (دهگان، ۱۳۸۳، ص ۹۱۸)

یک مرده به نام، به که ننگ زیستن. (دهگان، همان)

بمیرم به نام و نمانم به ننگ. (دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶۶)

آدم، دو بار نمی میرد که سالار باشم، کنم بندگی. (شاملو، ۱۳۷۷ ج ۱،

ص ۳۶۱)

مرا مرگ، بهتر از این زندگی که سالار باشم، کنم بندگی

(دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۵۱۰)

داستان: این مثل در مورد ابراز عزّت نفس به کار رود: این مثل مأخوذ از

داستانی است که حضرت شیخ درد کتاب گلستان آورده و در زیر نقل می شود.

جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید. کسی گفت: فلان بازرگان

نوشدارو دارد. اگر بخواهی باشد که دریغ ندارد. گویند آن بازرگان به بخل معروف

بود:

گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب

تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

جوانمرد گفت: اگر خواهم دارو دهد یا ندهد و گر دهد منفعت کند یا نکند،

باری خواستن از او زهر کشنده است.

هر چه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی



و حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشد فی‌المثل به آب روی دانا نخرد که مردن به علت به از زندگانی به مذلت.

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترش‌روی
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۸۲)

سخن

الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن گوید، تا شناخته شوید؛ زیرا آدمی در زیر زبان خود، پنهان است. (محمد بن حسین، سید رضی)، ۱۳۹۶، حکمت ۳۹۲)

امثال وحکم اُردو وفارسی

اردو: انسان اپنے بول ہی سے پہچانا جاتا ہے (آدمی را خواهی بشناسی او را در سخن آر). (ڈاکٹر سعید الرحمن، همان، ص ۲۹۹)

معادلها: آدمی را خواهی بشناسی او را در سخن آر، او را بدانی. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۲۱۲)

آدمی مخفی است در زیر زبان. (مؤدب بشیری، ۱۳۷۵، ص ۷۳)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

(ذوالفقاری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۸۷)

سخن، آئینه مرد سخن گوشت (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۹۵۰)

پسته بی مغز چون لب واکند رسوا شود (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۳۰۳)

حکایت: ملک زاده‌ای را شنیدم که کوتاه بود و حقیر و دیگر برادران بلند و خوبروی، باری پدر به کراهِت و استحقار در او نظر می‌کرد، پسر به فراست و استبصار به جای آورد و گفت: ای پدر کوتاه خردمند به که نادان بلند. نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر.

(الشاةُ نَظِيفَةٌ وَ الْفِيلُ جِيفَةٌ). گوسفند پاکیزه است و فیل مردار.

اقل جبال الارضِ طورٌ وَاِنَّهُ لَا عَظَمٌ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَ مَنَزَلًا
پست ترین کوه های زمین کوه طور است و آن نزد خدا از جهت ارزش
و منزلت، بزرگترین کوه ها است.

آن شنیدی که لاغری دانا گفت باری به ابلهی فربه
اسب تازی و گر ضعیف بود همچنان از طویله ای خر به
پدر بخندید و ارکان دولت پسندیدند و برادران به جان برنجیدند.
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
هر پیسه گمان مبر نهالی باشد که پلنگ خفته باشد

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۲۳)

صبر

الإمامُ الصَّادِقُ عليه السلام: الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا، فَاصْبِرُوا تَنْظَرُوا؛ شکیبایی،
پیامد نیک دارد؛ پس شکیبا باشید تا کامیاب شوید. (طبرسی، ۱۳۸۵، ص ۳۲)

امثال وحکم اردو و فارسی

اردو: صبر کا پھل میٹھا ہوتا ہے (میوه صبر شیرین است). (ذاکتر سعید الرحمن، همان،
ص ۱۲۹)

صبر کل رنجوں کی دوا ہے (صبر دواي هر رنج است). (همان، ص ۱۲۹)

صبر کی داد خدا کے ہاتھ ہے (صبر دست خدا است). (دهلوی ۲۰۰۸، ۱۱۰)

معادلہا: آن میوه کہ از صبر برآمد شکری بود. (دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۵، ج ۱،
ص ۶۸)

صبر، گشاینده هر مشکل است. (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۶۸)

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد. (همان، ص ۶۷۸)

یک صبر کن و هزار افسوس مخور. (ذوالفقاری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۹۸۷)



صبر، گوارا کند، هر چه تورا ناخوش است. (همان، ج ۲، ص ۱۲۸۲)

حکایت: یکی از بزرگان به بلایی مبتلا شد. دوستی نزدیک او رقعۀ ای نوشت و در آنجا یاد کرد که آن دوست عزیز در این محنت که روی داده است، باید که دست در عروہ و ثقای صبر زند و در مقام عجز، از غایت جزع دیده را به دُرّ آبدار اشک، مرصّع نگرداند و یقین بشناسد که هر آن محنت که از حضرت عزت نامزد نهاد او شده است، متضمن فواید بسیار است: اول، نهاد او را از غبار معاصی پاک گرداند و دوم، مرد را مستحق ثواب صابران کند و سوم، از خواب غفلتش بیدار کند. چهارم، شناسای نعمتش گرداند تا قدر روز نعمت بشناسد و پنجم، به سعادت توبه مستعد گرداند و ششم، بر اقامت خیرات و اوامر طاعتش، باعث و مُحرض آید و اگر صبر را هیچ فضیلتی نیست و رَای آنکه انتظار فرج به صبر، عبادت است، چنان که رسول اکرم (ص) فرموده است: «انتظار الفرَج بالصبر عباده»، تمام است.

آن بزرگ می گوید چون این رقعہ بخواندم، آن بلا بر دل من سهل شد و آن رنج بر من آسان گشت و خدای عزوجل به مدد قوت صبر مرا از آن بَلِیت خلاص داد. (عوفی، ۱۳۵۲، ص ۳۴۱)

صدقه

رسولُ الله صلی الله علیه و آله : الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ، صدقه ، بلا را دفع می کند و مؤثرترین داروست. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۶، ص ۱۳۷)

امثال و حکم اُردو و فارسی

اردو: صدقه دیا، ردّ بلا (صدقه رفع بلا می کند). (سرہندی، وارث، ۲۰۱۸، ص ۳۰۸)

معادلها: صدقه پیش از بلا ردّ بلا است (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۶۹۴)

صدقه سپر بلا است (شاملو، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۱۴۳۳)

حدیث درست، آخر از مصطفی است که بخشایش و خیر، دفع بلاست^۱



شکور زاده بلوری، همان ص ۶۹۴)

حکایت: در زمان قدیم در ماوراء النهر پادشاهی بود بسیار بخیل و خسیس و حکم کرده بود که در شهر و ملک او کسی خیرات نکند و منادی ندا کرده بود که هر کس پارچه نانی به درویش بدهد دست او را قطع کنند و از شهر اخراج نمایند و در آن شهر هر درویش و غریب و بینوا که از گرسنگی می میرد ریسمان در پای او کرده در گودال های انداختند. تا آن که شبی درویشی در کوچه و بازار می گذشت و فریاد می کرد که کجاست بنده خدا که از برای رضای خدا پارچه نانی تصدق کنند تا در دنیا و آخرت دستگیر او شود که طفلان من دو روز است که چیزی نخورده اند و امشب از گرسنگی خواهند مرد. در آن نزدیکی عورتی بود مؤمنه که گاهی پنهان صدقه می کرد. چون این صدا را شنید فی الفور در تکه نان برداشته از خانه بیرون آمد یکی را به دست راست و یکی را به دست چپ به درویش داد، درویش او را دعا کرد و برفت. چند نفر پیاده که موکل این کار بود قضا را در آن محل رسیدند و واقف گشتند خبر به پادشاه رسانیدند، پادشاه در غضب شد و فرمود آن عورت را آوردند پس روی قهر و غضب بانگ بروی زد و گفت: «ای زن چرا از حکم و فرمان من تخلف ورزیدی؟» آن زن صالحه گفت: به حکم خدا عمل کردم پرسید که به کدام دست دادی؟

آن زن گفت به هر دو دست دادم، آن ظالم فرمود: تا هر دو دست او را بریده از شهر بیرون کنی تا عبرتی برای دیگران شود. و آن ضعیفه طفلی داشت شیرخوار، پس هر دو دست او را قطع نموده او را از شهر بیرون کردند آن بیچاره در آن بیابان تنها و بی کس و بی زاد توشه ناله وزاری می کرد و شکر الهی به جای می آورد از تشنگی بی تاب شده و به هر طرف نگاه می کرد تا از دور آبی به نظر در آورد. چون نزدیک رسید خوض آبی دید شکر حق تعالی به جای آورد و تا کمر به درون آب رفته خم شد که آب بخورد. ناگاه طفلش در آب افتاد، آن بیچاره چون دست



نداشت به اضطراب در آمد و گفت: « الهی تو در اینجا دستگیر من باش » ناگاه دو جوان صاحب جمال پیش آمدند و سلام کردند چنان که نور از ایشان می تابید که چشم را خیره می کرد، گفتند: ای عورت در این بیابان چه می کنی؟ آن بیچاره احوال خود را تقریر نمود آن جوانان فرزند او را صحیح و سالم بیرون آوردند آن عورت در دست و پای ایشان افتاد که شما کیستید؟ آن جوانان گفتند: که ما تصدق تو ایم که در راه خدا به آن درویش دادی، آن جوانان دست بریده ی آن زن را به جای خود گذاشتند چنان چه هیچ اثری از او نماند. پس گفتند: ای عورت دل خوش دار که ما در دنیا و آخرت دستگیر تو خواهیم بود و از نظر غایب شدند، آن عورت سجده شکر به جای آورد و به خانه آمد. (ذوالفقاری ۲، ۱۳۸۵، ص ۶۳۵)

عقل، دشمن دانا و نادان دوست (دوستی خاله خرسه)

عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ؛ دشمن عاقل، بهتر است از دوست نادان . (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۸، ص ۱۲)

امثال وحکم اردو و فارسی

اردو: دانا دشمن نادان دوست س مے بہتر ہے (دشمن دانا، بہ از نادان دوست). (سرہندی، ۲۰۱۸، ص ۲۱۶)

معادلہا: دشمن دانا، بہ از نادان دوست (دہخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۸۱۴)

دوستی ابلہ بتر از دشمنی است. (شکور زادہ بلوری، ۱۳۸۹، ص ۵۴۶)

دوستی جاہل، دوستی خالہ خرسہ است (ہمان، ص ۵۴۷)

مہر ابلہ، مہر خرس آمد یقین. (ہمان، ص ۹۱۵)

حکایت:

اژدھایی خرس را در می کشید	شیر مردی رفت و فریادش رسید
خرس چون فریاد کرد از اژدھا	شیر مردی کرد از چنگش رھا
خرس ہم از اژدھا چون وا رھید	و آن کرم زان مرد مردانہ بدید



چون سگ اصحاب کھف آن خرس زار
 آن مسلمان سر نهاد از خستگی
 آن یکی بگذشت و گفتش حال چیست
 قصه وا گفت و حدیث ازدها
 دوستی ابله بتر از دشمنیست
 گفت والله از حسودی گفت این
 گفت مهر ابلهان عشوده است
 هی بیا با من بران این خرس را
 گفت رو رو کار خود کن ای حسود
 من کم از خرسی نباشم ای شریف
 بر تو دل می لرزد ز اندیشه ای
 این دلم هرگز نلرزد از گزاف
 گفت رو بر من تو غمخواره مباش
 باز گفتش من عدوی تو نیم
 گفت خواستم مرا بگذار و رو
 در خیال افتاد مرد از جد او
 کین مگر قصد من آمد خونست
 ظن نیکش جملگی بر خرس بود
 عاقلی را از سگی تهمت نهاد
 مهر ابله مهر خرس آمد یقین

شد ملازم در پی آن بردبار
 خرس حارس گشت از دل بستگی
 ای برادر مر ترا این خرس کیست
 گفت بر خرسی منه دل ابلها
 او بهر حيله که دانی رانديست
 ورنه خرسی چه نگری این مهر بین
 این حسودی من از مهرش به است
 خرس را مگزين مهل هم جنس را
 گفت کارم این بد و رزقت نبود
 ترک او کن تا منت باشم حریف
 با چنین خرسی مرو در بیشه ای
 نور حقست این نه دعوی و نه لاف
 بوالفضولا معرفت کمتر تراش
 لطف باشد گریابی در پیم
 گفت آخر یار را منقاد شو
 خشمگین شد زود گردانید رو
 یا طمع دارد گدا و تونیست
 او مگر مر خرس را هم جنس بود
 خرس را دانست اهل مهر و داد
 کین او مهریت و مهر اوت کین

(بلخی، ۱۳۷۲، دفتر دوم)



عمل نیک و مکافات عمل

قرآن کریم: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ و چنانچه مردم شهر و دیارها همه ایمان آورده و پرهیزکار می شدند همانا ما درهای برکاتی از آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم و لیکن (چون آیات و پیغمبران ما را) تکذیب کردند ما هم آنان را سخت به کیفر کردار زشتشان رسانیدیم. (اعراف، ۹۶)

امثال وحکم اردو و فارسی

اردو: اپنے کیے کا علاج نہیں (خود کرده را علاج نیست). ((اعوان، ۲۰۱۸، ص ۲۱)
معادلهای: خود کرده را تدبیر نیست. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۵۵)
 خیر به صاحب خیر برمی گردد: (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۴۸۷)
 درخت گفت: اگر دسته تبر از خود نبود کسی نمی توانست مراسرنگون کرد.
 (همان، ص ۵۰۱)

خودم کردم که لعنت بر خودم باد. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۵۶)
حکایت: آورده اند در بلاد گیلان مردی بود متمول مالی بی نهایت داشت که از ممر نفت فروشی پیدا کرده بود و از حرص مال به غلام تعلیم می دادم که در وقت خریدن نفت هر دو انگشت سبابه را بر دو پیمانه گزار تا اندکی زیاد گرفته شود و در وقت فروخت به مردم انگشت را داخل پیمانه گردان تا اندکی کم داده شود. غلام گفت ای خواجه این خیانت می شود و مال حرام می گردد و از شومی خیانت همه به یکبار به باد می رود و در آنوقت افسوس سودی نکند و مال حلال در دنیا و آخرت وفا نکند چه جای حرام عذاب آخرت باشد انگشت بدور پیمانه گذاشتن چقدر نفع کند و چند قطره نفت چقدر تفاوت کند کم و زیاد آن چه حاصل خواهد آمد و باین نیت تمام مال حرام می شود خواجه گفت ای غلام بی عقل این معامله سوداگریست از سر چیزهای اندک نباید گذشت و این ملاحظه باید نمود که در مثلها گفته اند »

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود» غلام پاک سرشت گفت این مثل هم گفته اند: هرچه بزبان آمد بزبان آمد، مال حرام جمع کردن آخر مبادا همه بدریا رود. خواجه گفت من مال نمی برم و دریا بخانه من نمی آید بسیار بیهوده مگو برو بکار خویش مشغول باش ترا باین فضولی هاچه کار است، گفت آنچه حق بود گفتم دیگر تو دانی پس غلام بفرموده خواجه کار می کرد چون از این قضیه مدتی گذشت خواجه شنید که در هشددر خان نفت قیمت تمام دارد حرص او را براین داشت که بدان جا رود و سفر دریا کند نفت بسیاری قریب بهزار خيله خرید و بالای کشتی برده و کشتی را مملو گردانید، غلام گفت اگر این بار برگردیم و بدیاری خود آییم دیگر بسوداگری احتیاج نخواهید شد.... چون بکشتی رفتند و بمیان دریا رسیدند ناگاه باد عظیمی برخواست و طوفان به هم رسید کشتی را بحرکت آورده ولی دل خواجه چون موج در سینه طپیدن گرفت و کشتی بی لنگر شد حاملان گفتند ای خواجه جان عزیز است اگر خواهی بسلامت برائی کشتی را سبک باید کرد تا از طرف بیرون توانیم آمد خواجه از ترس جان خیکهای نفت را بدریا انداخت و بغلام گفت خلاصی مابدست خداست و در وقت خیک بدریا انداختن غلام فرصت یافت و خواجه را نشانه ناواک تشنیع و ملامت ساخت و گفت... علاج واقعه پیش از این وقوع باید کرد قطره قطره از مال حرام جمع کردی و خیک خیک به دریا انداختی.... از این مثال عبرت باید گرفت. (حبله رودی، ۱۳۴۴، ص ۷۶)

فکر و اندیشه و وانگهی گفتار

الإمام علیّ علیه السلام: قَدَّرْتُ ثُمَّ أَقْطَعُ وَ فَكَّرْتُ ثُمَّ أَنْطِقُ؛ اندازه گیر، سپس بپسّر. بیندیش، آنگاه بگو. (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۴)

امثال و حکم اردو و فارسی

اردو: پہلے بات کو تو لو بھر منہ سے بولو (ابتدا موضوع را بسنجید سپس صحبت کنید،

اول اندیشه، وانگهی گفتار). (ذاکتر سعید الرحمن، همان، ص ۵۹)



معادله‌ها: اول اندیشه، وانگهی گفتار. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۱۴)
 نخست اندیشه کن و آنگاه گفتار. (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۹۳۷)
 هر آن کسی که بی اندیشه سخن گویی خطا باشد. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۹۳۰)

ببندیش وانگه بر آور نفس. (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۲۹۴)
 از اندیشه، با مغز گردد سخن دهخدا، همان، ج ۱، ص ۱۰۹)
 از اندیشه کردن که «چه گویم» به از پشیمانی خوردن که «چرا گفتم» همان، ج ۱، ص ۳۰۰)

حکایت: از دید سعدی و بسیاری از بزرگان سخن باید برپایه اندیشه و تفکر باشد چه اینکه به محض که سخن از دهان بیرون رفت هیچ کنترل بر آن نیست و چه بسا موجب پشیمانی، ناراحتی دیگران و آسیب های زیادی گردد. سعدی که به هندوستان و جاه های دیگر سفر کرده و با تیز بینی نکات فراوان آموخته، حکایت می کند که طایفه ای حکماء هندوستان در فضایل بزرجمهر سخن می گفتند به آخر جز این عیش ندانستند که در سخن گفتن بطی است یعنی درنگ بسیار می کند و مستمع را بسی منتظر باید بودن تا تقریر سخن کند بزرجمهر بشنید و گفت اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.

سخندان پرورده پیر کهن	ببندیشد آنگه بگوید سخن
مزن تا توانی بگفتار دم	نکو گوی اگر دیر گویی چه غم
ببندیش و آنگه بر آور نفس	و زان پیش بس کن که گویند بس
به نطق آدمی بهتر است از دواب	دواب از تو به گر نگوئی صواب
سعدی افتاده ای ست آزاده	خویشن از تو به گر نگوئی اندازد
اول اندیشه و آن گهی گفتار	پای بست آمده است سپس دیوار

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۱۹)



قرض دادن و قرض گرفتن

پیامبر اسلام (ص): **ایاکم و الدین، فأنه هم باللیل و ذل بالنهار؛** برحذر باشید و از قرض کردن (حتی الامکان) خودداری کنید. بدهکاری برای انسان مایه هم و غم در شب و ذلت و سرشکستگی در روز است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۳، ص ۱۴۱)

امثال وحکم اردو و فارسی

اردو: اُدھار محبت کی قینچی ہے (قرض قینچی محبت است). (ڈاکٹر سعید الرحمن، همان، ص ۲۲)

معادله: قرض مقراض محبت است. (دهگان، ۱۳۸۳، ص ۷۷۹)

آدم مقروض همیشه هشتش گرو نه است (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۹، ص ۲۶)
مرده از جوع، به که زنده به قرض. (دهگان، همان، ص ۷۰)

نفس را وعده دادن به طعام، آسان تر است که بقال را به درم (ذوالفقاری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۷۸۲)

اندر جهان تُهی تر از آن نیست خانه ای کز وام کرد مرد ورا فراموش و اوستام (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹۶)

خانه قرضدار هر جاست ملک الموت را نظر گاهست (همان، ج ۲، ص ۷۱۵)

حکایت: مردی ظریف و شوخ طبع، قرض زیادی بالا آورده بود. طلبکاران جمع شدند و مال شان را می خواستند، نمی دانستند چه کنند. یکی از طلبکاران به او گفت چاره ای به تو یاد بدهم که همه طلبکاران بگذارند و بروند به شرطی که قرض مرا پس دهی. گفت: قبول. گفت: وقتی طلبکاری پیش تو آمد، و پولش را درخواست کرد، تو صدای سگ در بیاور و کار دیگری انجام نده. از آن روز به بعد هر کس برای طلبش می آمد او واق واق می کرد او را سرزنش می کردند اما او هیچ جوابی نمی داد. آخر به این نتیجه رسیدند که از بدبختی دیوانه شده است. گذاشتند و پی کاشان رفتند بعد از رفتن آنان، طلبکاری که این نقشه را یادش داده بود آمد



و گفت: دیدی چطور رفتند. حالا به شرط خودت وفا کن و پول من را بده. او در برابر آن طلبکار هم واق واق کرد. طلبکار گفت: خجالت بکش کاری که خودم یادت دادم باخودی من می کنی؟ شوخی را کنار بگذار و پول مرا بده؛ اما مرد باز هم واق واق کرد، تا اینکه او هم ناامید شد و پی کار خودش رفت. (نبوی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۷)

موعظه و پند به نادان و نادان

قرآن کریم: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛** (ای رسول ما) کافران را یکسان است که ایشان را بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد. خدا مهر نهاد بر دلها و گوشهای ایشان، و بر چشمهای ایشان پرده افتاده، و ایشان را عذابی سخت خواهد بود. (بقره، ۶ و ۷)

امثال وحکم اردو و فارسی

اردو: اندھے کودن رات برابر (برای کور شب و روز یکسان است). (الهدی، بی تا، ص ۲۶)

معادلهای: پند به نادان باران است در شورستان (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶۴)
به مست و به دیوانه مدهید پند (همان، ج ۱، ص ۴۶۴)
چه برای کربزنی، چه برای کور برقسی (ذوالفقاری، ۱، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۰۵)
چون که گوش اهل این مجلس کراست در چنین مجلس، خموشی بهتر است (خضرای، ۱۳۸۲، ص ۸۸)

حکایت: نابینایی در شب تاریک چراغی در دست و سبویی بر دوش در راهی می رفت. فضولی به وی رسید و گفت: ای نادان روز و شب پیش تو یکسان است و روشنی و تاریکی در چشم تو برابر، این چراغ را فایده چیست؟ نابینا بخندید که این چراغ نه از بهر خود است، از برای چون تو کوردلان بی خرد است تا با من پهلوی

نزنند و سبوی مرا نشکنند.

حال نادان را ز نادان به نمی داند کسی گرچه در دانش فزون از بوعلی سینا بود
طعن نایینا زدی ای دم ز بینایی زده زانکه نایینا به کار خویشان بینا بود
(جامی، ۱۳۷۱، ص ۷۹)

نتیجه گیری

کسانی که به عمق و سابقه‌ی روابط ایران و هند اشراف داشته باشند، کاملاً درک می‌کنند که ایران و هند، در تمدن بزرگ و کهن هستند که از دیرباز با یکدیگر پیوندهای غیرقابل انکار داشته‌اند و ارتباط فولکلوریک این دو ملت، تنها بخشی از گسترده‌ی اشتراکات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هند و ایران به شمار می‌آید، که اتفاقاً خود، موضوع ژرف دامنه‌داری است. از سوی دیگر امروزه پژوهش درباره‌ی فرهنگ عامه‌ی کشورها و اشتراکات و افتراقات آن، هم در حوزه ادبیات و هم در حوزه‌های دیگر علوم انسانی، در محافل دانشگاهی، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

با توجه به موضوعات مختلف استفاده شده در ضرب‌المثل‌های گوناگون به این نتیجه می‌رسیم که گاهی الفاظ بین ضرب‌المثلها مختلف‌اند ولی کاربرد آن مشترک است و گاهی الفاظ هم مشترک‌اند و کاربردشان هم مشترک است. با نظر به مقایسه و تطبیق این ضرب‌المثلها و حکایتها در دو زبان و تطبیق آن با آیات قرآنی و روایت اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که بسیاری از ضرب‌المثل‌ها سرشته در آیات قرآنی و روایات اسلامی دارد و این نکته هم در زبان فارسی و هم در زبان اردو وجود دارد. همچنین این مقایسه و تطبیق نشان دهنده اشتراک عمیق بین فرهنگ‌های زبان اردو و فارسی است که از پیوندهای غیرقابل انکار این دو فرهنگ دیرینه از دیرنگام تا اکنون است. امید است که با داشتن این دیرینه کهن و ریشه دار ارتباط زبانی و فرهنگی کشورهای شبه قاره و ایران ادامه یابد و برغناي آن افزوده شود.



فہرست منابع اُردو

۱. اعوان ، پروفیسر نعمان ناصر ، (۲۰۱۸م) ہماری کہاو تیں ، لاہور ، انتشارات رابعہ بک ہاوس .
۲. الہدی ، فخر . (بی تا) ضرب الامثال کی لغت ، انجمن فروغ اردو .
۳. جعفری ، مولوی حافظ جلال الدین احمد ، (بی تا) خزانۃ الامثال ، آلہ آباد ، مطبع انوار احمدی .
۴. دہلوی ، سید ضمیر حسن . (۲۰۰۸م) دہلی کے محاورے ، دہلی ، ناشر انجمن ترقی اردو .
۵. ڈاکٹر سعید الرحمن ، (بی تا) جامع الامثال ، مردان ، انتشارات اسلامک میڈیا اینڈ ریسرچ فورم .
۶. سرہندی ، وارث ، (۲۰۱۸م) جامع الامثال ، اسلام آباد ، انتشارات ادارہ فروغ قومی زبان ، طبع دوم .
۷. عالم ، منشی محبوب ، (۱۹۰۲م) محبوب الامثال ، انتشارات کارخانہ پیسہ اخبار ، طبع دوم .
۸. مولانا مولوی محمد نجم الدین ، (۱۹۲۵م) نجم الامثال ، انتشارات کارخانہ پیسہ اخبار ، طبع چہارم

فہرست منابع متون دینی

- قرآن
- نہج البلاغہ
۱. ابن شعبہ حرانی ، حسن بن علی . (۱۴۰۴ ہ ق) تحف العقول محقق: علی اکبر غفاری ، قم ، مؤسسہ نشر اسلامی ، چ دوم .
۲. آمدی ، عبد الواحد . (۱۳۶۶ ش) تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم ، محقق: مصطفیٰ درایتی ، قم ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، چ اول .
۳. شیخ صدوق ، محمد بن علی ابن بابویہ قمی . (۱۴۱۳ق) من لایحضرہ الفقیہ ، محقق: علی اکبر غفاری ، قم ، انتشارات اسلامیہ چ دوم .

۴. طبرسی، علی بن حسین. (۱۳۸۵ ه.ق) مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، نجف، نشر کتابخانه حیدریه، چ دوم.
۵. مجلسی، علامه محمد باقر. (۱۴۰۳ ه ق) بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث، چ سوم.
۶. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام. (۱۳۸۹ ه.ق) کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، مصحح: شیخ صفوة السقا، بیروت، مؤسسه الرساله، چ اول.
۷. محمد بن حسین، سید رضی. (۱۳۹۶ ه.ق) نهج البلاغه، محقق: سید کاظم محمدی و محمد دشتی، قم، انتشارات امام علی (ع) چ اول.

فهرست منابع امثال وحکم فارسی

۱. بلخی، مولانا جلال الدین محمد. (۱۳۷۲ش) مثنوی معنوی، شرح محمد استعلامی، تهران، زوار.
۲. بهمنیار، احمد. (۱۳۸۱ش) داستان نامه بهمنیاری، تهران، انتشارات دانشگاه، چ چهارم.
۳. جامی، مولانا عبدالرحمن. (۱۳۷۱ش) بهارستان، تصحیح: دکتر اسماعیل حاکمی، تهران، انتشارات اطلاعات، چ دوم.
۴. جله رودی، محمدعلی. (۱۳۴۴ش) مجمع الامثال، ویراسته ی، صادق کیا، تهران، انتشارات اداره فرهنگ عامه.
۵. خضرائی، آمین. (۱۳۸۲ش) فرهنگ نامه امثال وحکم ایرانی، شیراز، انتشارات نوید، چ اول.
۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۵ش) امثال وحکم، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ سیزدهم. مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چ چهارم.
۷. دهگان، بهمن. (۱۳۸۳ش) فرهنگ جامع ضرب الامثال های فارسی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
۸. ذوالفقاری، حسن. ۱. (۱۳۸۵ش) فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی، تهران، انتشارات مازیار، چ دوم.
۹. ذوالفقاری، حسن ۲، (۱۳۸۵ش) داستان های امثال، تهران، انتشارات مازیار، چاپ دوم.
۱۰. سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۷۸ش) گلستان سعدی، تصحیح: محمد علی فروغی، تهران، انتشارات ققنوس، چ بیست و هشتم.



۱۱. شاملو، احمد. (۱۳۵۷-۱۳۷۷ش) کتاب کوچه، باهمکاری آیداسرکیسان، تهران، انتشارات مازیار.
۱۲. شکورزاده بلوری، ابراهیم. (۱۳۸۹ش) دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها.
۱۳. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه قمی. (۱۳۷۸ هـ) عیون اخبارالرضا علیه السلام، تصحیح: مهدی لاجوردی، تهران، انتشارات جهان، چ اول.
۱۴. عابدیان کاسگری، علی اکبر. (۱۳۹۶ش) ضرب المثل های فارسی اردو زبان، تهران، انتشارات دگراندیشان، چ اول.
۱۵. عطارنیشاپوری، شیخ ابی حامد محمد فریدالدین. (۱۳۳۶ش) تذکره الأولیاء، بامقدمه آقای میرزا محمدخان قزوینی، تهران، انتشارات مرکزی خیابان شاه، چ پنجم.
۱۶. عوفی، سیدالدین محمد. (۵۹-۱۳۵۲ش) متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحیح: دکترمظاهرمصفا و امیربانومصفا، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۷. کرمانی، حمیدالدین. (۱۳۳۱ش) المضاف الی بدایع الأزمان، تصحیح: عباس اقبال، تهران، بی جا.
۱۸. محجوب، محمدجعفر. (۱۳۵۲ش) کلیات عبید زاکانی، زیرنظر احسان یارشاطر، تهران، انتشارات گلشایی، ج اول.
۱۹. منشی، نصرالله. (۱۳۶۲ش) کلیلہ و دمنہ، تصحیح: مجتبی مینوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ هشتم.
۲۰. موسوی، منوچهر. (۱۳۸۷ش) فرهنگ منظوم و منثور ضرب المثل های فارسی و معادل انگلیسی آنها، تهران، انتشارات نشرالکترونیکی و اطلاع رسانی جهان رایانه، چ دوم.
۲۱. مولوی، مولانا جلال الدین محمد. (۱۳۶۲ش) فیہ مافیہ، تصحیح: بدیع الزمان فیروزانفر، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۲۲. مؤدب بشیری، رضا (۱۳۷۵ش) امثال موزون در ادب فارسی، تهران، ناشر سازمان میراث فرهنگی کشور، چ اول.
۲۳. نبوی، سید ابراهیم. (۱۳۷۸ش) گزیده لطائف الطوائف فخرالدین صفی، تهران، انتشارات روزنه، چ دوم.